

ایران و قفقاز

مقالات تحقیقی از مرکز ایران شناسی در قفقاز*

مرکز ایران شناسی در قفقاز که در سال ۱۹۹۶ در ایروان تأسیس شد در طول عمر کوتاه اما ثمر بخش خود، علاوه بر تعداد قابل توجهی کتاب و رساله، نشر دو مجله را وجهه همت خود ساخته است: نخست ایران نامه که سالانه شش شماره آن به زبان ارمنی چاپ می شود، و دیگر ایران و قفقاز که مجله ای سالانه به چند زبان اروپایی ست و تاکنون چهار شماره از آن در قطع وزیری بزرگ منتشر شده است. در دیاچه نخستین شماره مجله سردبیر از همه خاورشناسان، خاصه از محققان جامعه کشورهای مستقل (اتحاد جماهیر شوروی سابق) و علی الخصوص ممالک قفقاز و آسیای مرکزی، دعوت کرده تا در زمینه های تاریخ و مردم شناسی و ادیان و زبان شناسی و علوم سیاسی و جز آن مجله را یاری کنند. همچنین در دیاچه می خوانیم: «سلسله انتشارات مرکز ایران شناسی در قفقاز انگیزه ای صرفاً تحقیقی دارد و هدف آن بازسازی تار و پود قسمی آسیب دیده منطقه ای ست که روزگاری واحدی یکپارچه به شمار می آمد». نیز: «منطقه ایران و قفقاز - ملتقای تمدنهای باستانی، ادیان جهانی و فرهنگهای بسیار - در طی هزاره ها عرصه رویدادهای بزرگ تاریخ بشر بوده و اهمیت جغرافیایی و سوق الجیشی آن تا امروز محفوظ مانده است. لازم به تأکید است که اصطلاح «ایران»، بنا بر عرف دیرین خاورشناسی، به منطقه پهناوری اطلاق می شود که از آسیای صغیر تا شبه قاره هند امتداد داشته و آسیای مرکزی و نواحی پیرامونی دیگر را نیز در بر می گیرد؛ به عبارت دیگر کلیه سرزمینهایی مد نظر است که در طول تاریخ در قلمرو ایران بزرگ بوده، اقوام ایرانی در آن زیسته اند، و در حیطه فرهنگ ایرانی قرار داشته است».

انتشار ایران و قفقاز به دو دلیل حائز اهمیت است. نخست این که مطالعات پربارنده ایران شناسی اتحاد شوروی بیش از ده سال است که از باروری افتاده و در برخی زمینه ها عملاً متوقف شده است، تا حدی که بیم آن می رفت مشعلی که دهها سال در کانونهایی چون لنینگراد و مسکو فروزان بود به کلی خاموش گردد. جای خوشوقتی است که ایران و قفقاز در راه احیای این سنن درخشان گام بر می دارد و تاکنون نه تنها در سر و سامان دادن به مطالعات روسی زبان توفیق یافته، بلکه آن را از محدوده زبان روسی بیرون آورده و در کسوتی عاری از گرایشهای ایدئولوژیک عرضه می کند که کاملاً بی سابقه است. ارزش دیگر مجله مورد بحث پایگاه قفقازی آن است. قفقاز هم از لحاظ پیوندهای تاریخی با ایران و هم سکونت اقوام ایرانی زبان در آن، در خور اعتنایی است که در نشریات ایران شناسی جز به ندرت مجال پاسخ نیافته است. هرگاه به فهرست مندرجات *Abstracta Iranica*، مجله ای که چکیده کتب و مقالات چاپ شده را در زمینه ایران شناسی منتشر می کند، نظری بیفکنیم منطقه قفقاز را در آن غایب خواهیم یافت، در حالی که افغانستان و آسیای مرکزی و هند و پاکستان مناطقی است که، علاوه بر ایران، مطالب هر بخش بر حسب آنها تنظیم شده است. آیا در جهان ایرانی سهم قفقاز کمتر از شبه قاره هند بوده است؟ بنابراین مطالعه سازمند این منطقه را که مجله ایران و قفقاز از منظری ایران شناختی در پیش گرفته باید مغتنم شمرد.

مطالب مندرج در چهار شماره اخیر ایران و قفقاز با آنچه که در دیباچه آن آمده وفاق کامل دارد و طیفی گسترده از موضوعات را در بر می گیرد که شامل تاریخ اقوام ایرانی و قفقازی، باستان شناسی و نسخه شناسی، فولکلور و گویش شناسی، نقاشی و موسیقی، و مسائل سیاسی و اقتصادی است. مصداق این تنوع در نویسندگان مقالات نیز نمایان است که نه تنها از جمهوریهای شوروی سابق بلکه از اطراف و اکناف جهان حاصل پژوهشهای خود را به صورت مقاله و نقد کتاب در اختیار مجله قرار می دهند. اما آنچه به ویژه جلب نظر می کند مطالعات مربوط به مردم شناسی و فرهنگ عامه است که از آن در مجلات دیگر کمتر نمونه می بینیم و بنابراین گزافه نیست اگر گفته شود که در زمینه های مذکور ایران و قفقاز هم از نظر کثرت و هم کیفیت مقالات منحصر به فرد و بی رقیب است - خاصه این که بیشتر مطالب آن مربوط به منطقه است و از گردآوری مستقیم مواد خام در پژوهشهای میدانی فراهم آمده است. از این لحاظ ایران و قفقاز را بایستی ادامه *Acta Kurdica* («مجله بین المللی مطالعات کردی و ایرانی») به شمار آورد که تنها یک شماره از آن در سال ۱۹۹۴ به سردبیری گارنیک آساطوریان و به توسط Curzon Press در لندن مجال انتشار یافت. در ایران و قفقاز نیز بخش قابل توجهی به تاریخ و فرهنگ کرد، زبانهای

کردی، مسائل سیاسی و اجتماعی مناطق کرد نشین و نیز هویت گروههایی از اقوام ایرانی زبان که تحت عنوان «کرد» شناخته شده اند اختصاص یافته و ما در این بررسی بیشتر به این گونه مقالات توجه خواهیم کرد.

از اقوامی که معمولاً تحت عنوان کلی و مبهم «کرد» طبقه بندی می شوند ولی از نظر موازین مردم شناختی گروه مجزایی باید شمرده شوند، یزیدی ها هستند. جماعت بزرگی از آنان که در ارمنستان به سر می برند موضوع تحقیق و تجسس مردم شناسان ارمنی بوده اند و چند مقاله درباره آنها در ایران و قفقاز درج شده است. یزیدی به از مرموزترین فرقه های قومی - مذهبی در خاورمیانه است و طریقت آن مجموعه ای از شعائر و مناسک و نمادهای برگرفته شده از تصوف و مسیحیت با زیربنایی از اعتقادات بدوی است که به صورت کیش بسته و سرشار از افراطها و تفریطها درآمده و آداب و احکام پیچیده ای دارد که اکیداً مراعات می شود. ضامن دوام و بقای چنین جامعه ای روابط و نهادهای قبیله ای و اجتماعی و طبقاتی و مخصوصاً ازدواجهای داخلی در هر یک از گروههای اجتماعی است. جامعه سر به مهر و پنهانکار یزیدی و به خصوص انکار ایشان از اسلام موجب اتهام ایشان به ارتداد و عناوین موهنی چون شیطان پرست و بت پرست شده است.

فرقه یزیدی به اولیاء و قدیسین و فرشتگان بسیار معتقدند که یکی از آنان در مقاله «درویش ارض: ایزد یزیدی موکل بر زمین» (وارطان و سکانیان؛ ایروان؛ ج ۳/۴، ص ۱۵۹-۱۶۲) با مراجعه به آراء یزیدیان ارمنستان مشروح افتاده است. درویش ارض (Erd در گویش محلی) را با خواندن ذکر به هنگام پنهان کردن چیزی، معمولاً در زیر خاک، یا در آستانه سفر به نیت محفوظ ماندن اسباب مسافر، به یاری می طلبند. همچنین پس از به خاک سپردن مرده دعایی خطاب به درویش ارض و سپس به روان متوفی خوانده می شود: «... یا درویش ارض، این عبد، اگر زن است اگر مرد، روحش را در سایه رحمت خود مشمول آرامش و رستگاری فرما؛ او بره سلطان یزید است و طوق ملک طاووس بر گردن دارد، [تو] ای نبیره آدم، نکیر و منکر بر سرت بیایند و بپرسند: خدایت کیست؟ برگو: خدای من سلطان یزید، خدای هشیاران و مستان است، خدای چول و بستان است، خدای همه خدایان است...». پس از آن در مراسم ختم که با تشریفات بر سر میزی منعقد می شود، ابتدا به سلامتی درویش ارض و نصیرالدین (ملک الموت) و ملک طاووس (حامی و داور روح) باده می نوشند. سپس نوبت سلطان یزید (حافظ طریقت یزیدی)، شیخ عدی (?)، شیخ خال شمسان (? پناهنده آوارگان و مسافران زندانیان) و دیگر

برجستگان طریقت چون « پیر مندی گوره » (ناظر بر منش مرده) و « آن که رزق همگان دهد » (ye ku risq dide saya) است تا به سلامتی شان با آداب خاصی جامها را با دو دست بگیرند و سرکشند. فرد دیگری که در همین مراسم احضار می شود، بسته به جنسیت متوفی، « پری آخرتی » یا « خویینگا آخرتی » است که تفصیل آن را بایستی در مقاله « کیش مقدس اخوت: نهاد مذهبی برادر و خواهر آخرت در نزد یزیدیان » (گارنیک آساطوریان؛ ج ۳/۴، ص ۷۹-۹۶) خواند.

مقاله دیگر « بیتا گلاویه: مویه در مرگ یک زن اشراف زاده » (Victoria Arakelova؛ ج ۳/۴، ص ۱۳۵-۱۴۲) به بررسی آوازهایی به نام « بیت » یا « قول » می پردازد که در سوگ افراد شاخص سروده و به وسیله زنان حرفه ای اجرا می شود. توضیح مؤلف روشن می سازد که به خلاف نوحه هایی که مقدس تلقی می شوند و بنا بر این خواندن آنها در حضور غیر جایز نیست، در این مورد ظاهراً محذوری نبوده است. لذا اشعاری از زبان گلغذار که این حرفه را از مادر خود آموخته، ضبط و ترجمه و تفسیر شده است. اشعار طرح خاص دارد و داستان از دست رفتن یکی از درگذشتگان نامدار را با ماتم فعلی پیوند می زند تا هم تسکینی برای عزاداران باشد و هم حاضران مجلس را به گریاندن وادارد - درست همان وظیفه ای که بکاء الذاکرین ها در فرهنگ قدیم ما به عهده داشتند. مؤلف مقاله ضمناً آشکار می سازد که به رغم این که تعدد زوجات در مذهب رسمی یزیدی اکیداً منع شده، استثناء هم دارد و آن هنگامی است که زوجه اول سترون باشد.

مطلب دیگر در باب مسلکهای مخفی، نوشته ای است از هراچیا آجاریان (یا آجاریان؛ بنیانگذار فقید کرسی مطالعات ایرانی در دانشگاه ایروان) که بار اول در ۱۹۲۵ به زبان ارمنی چاپ شده است. آکادمیسین آجاریان از چهره های درخشانی است که ملت سخت کوش ارمنی در قرن بیستم به جهان علم عرضه کرد و اگر آوازه ای همپایه غولهای دانش و فرهنگ ارمنستان، آکادمیسین هامبارتسومیان و تیگران پطرسیان و آرام خاچاطوریان - که هر یک در رشته ای شهرت عالمگیر یافتند - ندارد، گذشته از زمینه فعالیت او که اصولاً برای کسی شهرت عام به بار نمی آورد، از آن جاست که آجاریان آثارش را به زبان مادری خود می نوشت و از این رو قدرش چنان که باید و شاید حتی در قلمرو خاورشناسی ناشناخته مانده است. بنا بر این هر گونه ترجمه و نشر آثار کثیر و پر دامنه وی در جهت تقویت این مطالعات خواهد بود. مقاله مورد نظر، « گیوران [گوران؟] و طومار: یک مذهب مخفی نو بنیاد در ایران » (ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۴)، اطلاعاتی است که آجاریان در ایام اقامت خود در تبریز، در سنوات نخستین سده بیستم، از فرقه کوچکی که خود را « طوماری »

می خواندند گرد آورد. مرام این جماعت ملغمه هفت جوشی از ادیان خاورمیانه بود: خداوند را با چندین نام از قبیل: هاجر، وزاور، سیم، نسیم، شاپور، سگنگور، و چهار ملک را یادگار و رمزی بر و ذوالفقار و سلطان می خواندند. طوماریان به تناسخ قائل بودند و عقوبت گناهکاران را در روز رستاخیز بازگشت به ناسوت برای تکرار زندگی می پنداشتند. می گفتند پیغمبرمان تجسمی زمینی از وجود باری و جانشین بی واسطه عیسی ست، در سال ۱۸۳۴ زاده شده و در ۳۴ سالگی وحی به صورت کتابی «طومار» نام بدو نازل گشته است. طومار حاوی آیات و ابیات به زبان فارسی و در شانزده جلد فراهم آمده بوده است. غالب طوماریانی که آجاریان در تبریز با آنها حشر و نشر داشته از صنف مسگر بودند ولی مرکز فرقه گویا کرمانشاه بوده است. با این اوصاف، دور نیست که این فرقه شعبه ای از اهل حق یا علی الهی بوده باشند که تا امروز هم آگاهی مردم شناختی از آنان اندک و در حد شایعات کوچک و بازار مانده است. جالب این که همان شناخت ناقصی که از این گونه مذاهب حاصل آمده غالباً از اطلاعاتی ست که به وسیله مسیحیان گردآوری شده که بسی آسانتر از مسلمانان محلی اعتماد اهل فرقه را جلب کرده به اسرارشان پی می برده اند. نمونه جامع این نوع تحقیق را ادوارد براون از بایان به دست داده است. در هر حال نقل پژوهش آجاریان را بایستی مغتنم شمرد و امیدوار بود که در شماره های آینده ایران و قفقاز مطالب بیشتری از تقریرات ارمنی زبان او ترجمه و طبع شود. باید افزود که مقاله یاد شده در بخش «صحایف کهن» (Old Pages) مجله درج شده که در پایان مقاله های هر شماره به منظور تجدید طبع اسناد و آثار گمنام اما ارزشمند در نظر گرفته شده است. از مقالات مندرج در این بخش همچنین باید از «یادداشتی بر فرقه های مذهبی کردستان» (T. Gilbert؛ ج ۱، ص ۲۰۳-۲۰۴) یاد کرد.

از اقوام مورد توجه نویسندگان مجله زازا ست که عاده طوایفی از کردان قلمداد می شوند و زاد و بومشان در مرکز آناتولی و در حوالی ارزنجان و در سیم و دیار بکر است. این که زازاها خود را دیملی (صورت گشته ای از «دیلم») می خوانند و زبانشان با طالشی و آذری و گیلکی خویشاوندی نزدیک دارد بدین گمان میدان داده که اصل آنان را از دیلم بدانند و زمان مهاجرتشان را به آناتولی، به موجب قراین تاریخی، سده های چهارم و پنجم برآورد کنند. «زازا» نامی ست که همسایگان کرد برایشان نهاده اند و وجه آن ظاهراً از فراوانی آوای «ز» در زبان آنهاست. نامهای محلی دیگری که مردم زازا هويت خویش را با آنها می شناسند کرمانج (اطلاق کل به جزء) و «ما» و علوی ست و بسته به محل، زبان خود را زازاکی، دیملیکی، زان ما (= زبان ما)، یا کرمانج کی می خوانند. طوایف چهل و

پنج گانه زازا غالباً علوی اند اما اعتقاداتشان با آنچه در نزد سایر جوامع شیعی سراغ داریم تفاوت نمایان دارد و از احکام قبیله ای انباشته است. یکی از مقالات خواندنی در این مورد نوشته ای است از سیاحی ناشناس به نام مگردچیان که در مجله ارمنی زبان لومای در ۱۸۹۸ به چاپ رسیده و سردبیر مجله ایران و قفقاز آن را تلخیص و ترجمه و تحشیه کرده و در بخش صحایف کهن به چاپ رسانده است (ج ۳/۴، ص ۴۰۹-۴۱۱).

مگردچیان مذهب این قوم را مخلوطی از دیانت‌های زردشتی و مسیحی و اسلام ذکر نموده، گزارش می دهد که زازاهای ناحیه تورین اجداد خود را ارمنی به شمار می آورده اند. امروز هم بخشی از این قوم مانند فرقه های اهل حق و یزیدیه اصولاً منکر مسلمانی خویشند و از آنچه که مهر و نشان اسلامی خورده از جمله ختنه کردن، اجتناب دارند و آدابی چون روزه سه روزه برای خضر و الیاس در مذهب ایشان رسوخ کرده است. تأثیر پذیری زازاها از ارامنه به حدی است که گمان می رود در دهه های آغازین قرن بیستم یا پیشتر از آن گروهی از ارمنیان از بیم پیگردهای دولت ترکیه به مذهب علوی گرویده و ملاً زازا شده باشند. نیز کلیساهای ارامنه ای که جلای وطن کردند مورد استفاده مردم زازا بوده است.

در مقاله «قوم زازا: یک عامل نوین قومی - سیاسی در منطقه» (ویکتوریا آراکلوا؛ ج ۳/۴، ص ۳۹۷-۴۰۸) مطالبی از مسائل ملی و میهنی طبقه تحصیل کرده این قوم سه چهار میلیون می خوانیم. از جمله آن که در دهه های اخیر خودشناسی قوم زازا رو به صعود داشته و جنبشی مستقل از کردان ترکیه شکل گرفته که در میان نیم میلیون زازای مقیم اروپا علنی است. برخلاف دعاوی عموم کردان دایر بر تشکیل کردستان بزرگ، روشنفکران زازا نظریات علمی را در باب تاریخ و فرهنگ قوم خود پذیرفته اند، زبان خود را از خانواده ایرانی و عامل وحدت قومی خود می شناسند، نسبت به ایران و ارمنستان همدلی نشان می دهند، و نه تنها همبستگی سیاسی بلکه وابستگی قومی خود را با کردان انکار می کنند. استقلال سیاسی «زازایستان» را رهبران نهضت به شرطی موجه می دانند که دولت آنکارا نسبت به مطالبات ایشان در جهت استقلال فرهنگی بی اعتنا بماند.

تاریخ کرد نیز مورد توجه گروهی از نویسندگان مجله بوده است. مانوئل حسرتیان (مسکو) در مقاله «کردان در اتحاد شوروی و کشورهای مشترک المنافع» (ج ۲، ص ۳۹-۴۷) شرحی سودمند از اوضاع و احوال کردان و مسائل و مشکلات آنان در هشتاد سال اخیر آورده است. به خلاف بسیاری اقوام کم جمعیت که در اتحاد شوروی سابق ناحیه ای و لو کوچک بدانها اعطا شده بود، کردان از چنین امتیازی برخوردار نشدند. تنها در اوایل تأسیس حکومت شوروی، سیاست اعطای خودمختاری که در جهت حفظ مستملکات روسیه

اعمال می شد، شامل حال کردن نیز گشت و یک ناحیه خودمختار کرد در سال ۱۹۲۳ در لاجین دایر شد و چندی هم روزنامه کردستان شوروی به زبان کردی در شوشه چاپ می شد. لیکن در اواخر همین دهه رهبران جمهوری آذربایجان شوروی ناحیه خودمختار کرد را منحل کردند و به تبع هم مسلکان خود در ترکیه، به طور کلی وجود اقلیتها را در جمهوری منکر شدند و در سرشماریها آنان را منظور نکردند، و این در حالی ست که جمعیت کردن این جمهوری را تا دویست هزار برآورد می کنند. پس از آن که حرکت پان تورکیسم در نیمه دهه ۱۹۳۰ به فرمان استالین سرکوب شد، کردن نه تنها نواخته نشدند بلکه در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۴۴ همراه با جماعتهای دیگری از مسلمانان قفقاز که شامل ارامنه مسلمان (Hemsil) نیز می شد، به آسیای مرکزی تبعید شدند. در برابر این سوء رفتارها، مؤلف مقاله شرایط مساعدی را یادآور می شود که در ارمنستان برای کردن (یزیدیان) فراهم بوده است؛ از جمله این که در سال ۱۹۲۱ خطی بر پایه الفبای ارمنی برای زبان کردی وضع شد (که در ۱۹۲۹ به الفبای لاتینی و از ۱۹۴۰ به سیریلیک تغییر یافت)، مدارس و فرستنده رادیویی کردی زبان دایر شد، کتب ادبی و مجله *Rla Toza* (از ۱۹۲۸) به این زبان انتشار یافت، فیلمهای کردی ساخته شد و تحقیقات کردشناسی در آکادمی علوم این کشور پایه ریزی شد. همچنین نویسنده به تحلیل نهضت کنونی کردن ساکن در جمهوریهای شوروی سابق در راه اعاده حیثیت و احیای ناحیه خودمختار کرد می پردازد که در دوره پروستریکا جان تازه ای گرفت و منجر به تأسیس حزب یک بون (= وحدت) شد.

سواى جامعه کرد ساکن در جمهوری ارمنستان، تحقیق در مناسبات تاریخی کرد و ارمنی طبعاً موضوع علاقه جمعی از فضلای ایران شناس ارمنی ست. بی مناسبت نیست که مجله در همین موضوع فتح باب کرده است: «پیدایش قوم کرد و نخستین تماسهای میان ارامنه و کردن» (ج ۱، ص ۱-۱۶) مقاله ای دقیق و مستند به قلم سردبیر و جامع آثاری ست که وی در این زمینه تألیف کرده است. نیز مقاله مفصلی به قلم هاراپط مارگاریان (از ایروان؛ ج ۱، ص ۲۵-۴۶) به مورد خاصی از جایگیر شدن کردن در سرزمینهای ارمنی نشین می پردازد. در باب اهمیت سرگذشت کردها از دید ارمنیان، همین اشاره بس که مسکن کنونی کردن در آناتولی جایی جز ارمنستان تاریخی نیست که در طی اعصار رفته رفته طوایف کرد را از نواحی خاوری و جنوبی به سوی خود جلب کرد و قتل عامهای دولت ترکیه از ارامنه که در سال ۱۹۱۵ به اوج خود رسید به مثابه تیر خلاصی بر پیکر نیمه جان ارمنستان بود و موطن آنان را به جمهوری کوچک ارمنستان کنونی محدود کرد. بنا بر این،

نگرش آرامنه به سرزمینی که در بستر کوهها و دشتها و رودها و شهرهای آن تاریخ و فرهنگ و زبانشان در طی هزاره‌ها شکل گرفته، بی‌شبهت نیست به خاطر حسرت آمیزی که در قعر ضمیر هر ایرانی نسبت به سمرقند و بخارا و بلخ و مرو و اران و شروان نقش بسته است. اما نه تنها سرگذشت بلکه سرنوشت کردان هم از دایره کنجکاوی آرامنه بیرون نیست، زیرا همین کردانی که پدرانشان در اجرای سیاست ضد ارمنی دولت ترکیه آلت فعل بودند اکنون خود موضوع پاکسازیهای قومی و فرهنگی ترکیه قرار دارند که البته به فراخور جو دوران آرامنر از یک قرن پیش به مرحله اجرا در می‌آید.

گذشته از این، صاحب‌نظران بر آنند که کردان آناتولی میراث دار پاره‌ای از ذخایر فرهنگ ارمنی‌اند و بخش مهمی از لایه زیرین و نامرئی فرهنگی که به نام کرد رقم خورده چیزی جز مرده ریگ مردم ارمنستان تاریخی نیست. سارگیس هاراطونیان از ایروان در مقاله «سنن حماسی ارمنی و فولکلور کردی» (ج ۱، ص ۸۵-۹۲) به بررسی یک روایت کردی مذکور در شرفنامه (تدوین شرف خان، امیر بدلیس، در سده شانزدهم) می‌پردازد که در آن دو برادر توأمان به نامهای عزالدین و ضیاءالدین به عنوان بنیانگذاران امارت کردان بدلیس قلمداد شده‌اند. مؤلف مقاله این روایت را با یک بن مایه متشابه در قهرمانان ساسون، حلقه حماسه‌های ارمنی قرون وسطی، از جهات گوناگون مقایسه کرده و از سویی ریشه‌های روایت ارمنی را تا عهد آشور ردیابی می‌کند و تشکل گونه‌های آن را نشان می‌دهد و از سوی دیگر توضیح می‌دهد که کردان در مهاجرت‌های خود از بین‌النهرین شمالی به ارمنستان تاریخی که از سده‌های نهم و دهم میلادی آغاز شد و در سده شانزدهم حدت گرفت، چگونه در وطن جدید خود بن مایه ارمنی را اقتباس کرده و در بستر حافظه تاریخی خود بیانی تازه از آن را با رنگی از حوادث ژمان ثبت کرده‌اند.

اگر قفقاز از نظر تنوع قومی و مذهبی در جهان منحصر به فرد است، داغستان که پاره شرقی آن است، این ویژگی را نسبت به دیگر نواحی قفقاز به مراتب بیشتر داراست و بنا بر این جای تعجب نیست که سهم داغستان در میان مقالات ایران و قفقاز برجسته است. جمعاً یازده مقاله بلند و کوتاه از این دیار کوهستانی در شماره‌های اول تا چهارم مجله آمده که طیف گسترده‌ای از مطالب را در بر می‌گیرد و همه آنها را نویسندگان ساکن در مخاج قلعه، کرسی جمهوری داغستان روسیه، نوشته‌اند. رسلان صفر بیگ اف در مقاله کوتاه «ایزدان و دیوان داغستان» (ج ۳/۴، ص ۱۳۲-۱۳۳)، به نیت بازسازی اعتقادات ماقبل اسلامی، شماری موجودات فراطبیعی را از فرهنگ عامه طوایف پرشمار داغستان استخراج

نموده و بر حسب شش مقوله (دامنه تأثیر، ارج و مرتبه، وظیفه، جنسیت، مورفولوژی، رفتار با آدمیان) طبقه بندی کرده است. مؤلف متذکر می شود که در اثر نفوذ چندین صد ساله اسلام برخی از خدایان نامهای اسلامی مانند خضر و الیاس و داود به خود گرفته و برخی دیگر به صفات خداوند متصف شده اند. ضمناً اسامی الله را ۱۰۱ برشمرده که البته ۱۰۱ است. در مقاله «یک سند فارسی از داغستان» (A. Kozlova؛ ج ۱، ص ۷۵-۸۰) نامه ای دیوانی ترجمه و تفسیر شده است. تعدادی از این گونه مکاتیب از روزگاری که فارسی در داغستان ارج و منزلتی داشت اندک نیست. مؤلف، مشارالیه و مومی الیه را مشارالله و مومی الله خوانده ولی خوشبختانه درست ترجمه کرده است. همچنین سه مقاله از صفر بیگ اف و زویا رمضان اوا در باب سنن کشت و برزاقوام طبرسران و لک در مجله درج شده است. سایر مقالات از این قرار است: «تئوکراسی در داغستان» (علی اف)، «پیوندهای داغستانیان با [دیگر] اقوام قفقاز» (اونا خان اف و اینوزمستاوا)، «از تاریخ برده فروشی در داغستان» (همو)، «در باب مهاجرت داغستانیان به ترکیه» (محمد اف و موسی یوا)، «پوشاک ترکان داغستان» (موسی یوا، قربان اف، محمد داداپف)، «ویژگیهای خواستگاری در میان شهرنشینان داغستان» (رحیم اوا). گفتنی این که نه کلیه مقالات مزبور با عنوان و هدف مجله سازگارند، و این در حالی ست که پیوندهای تاریخی داغستان با ایران که از روزگار قدیم تا استیلای روسیه در زمینه فرهنگ و زبان و ادب و هنر پیوسته دایر بوده، جز اندکی مطالعه نشده است.

درباره هویت فرهنگی این سرزمین باید افزود که جمهوری داغستان کنونی را انتهای شرقی رشته جبال قفقاز به دو نیمه تقسیم می کند و نیمه جنوبی که کوهستانی ست همان داغستان تاریخی و ادامه جغرافیایی اران تاریخی ست که ما اهالی آن را با نام لزگی می شناسیم. در همین نیمه (که بخشی از آن نصیب جمهوری «آذربایجان» شده است) تاتهای فارسی زبان پراکنده اند و در حد شمالی آن دربند جای دارد؛ شهری که از کانونهای فرهنگ ایرانی به شمار می آمد و تسمیه آن از دیواری ست که خسرو انوشیروان برای دفع تجاوز عشایر شمالی بنا کرد. گذشته از فرهنگ رسمی ایران که با رواج ادب فارسی و مذهب شیعی از عهد صفوی در داغستان نیروی تازه گرفت، فرهنگ عامه آن نیز در طی سده ها و بلکه هزاره ها از جنوب تأثیر چشمگیر پذیرفته، چنان که دیوو پری و شاه و وزیر و اژدها و سیمرغ و نظایر آن در ژرفای قصه های داغستان رخنه کرده و نغمه ها و سازهای طوایف آن خطه به گوش ایرانیان زود آشناست؛ و این همه در خور اعتنای پژوهندگان ایران شناس مخاج قلعہ است.

دایره پژوهشهای مردم‌شناختی مجله از مرزهای قفقاز فراتر رفته نواحی دیگر ایرانی نشین را دربر می‌گیرد. مقالات خواندنی «سیاه گالش» و «مقدس شمردن جغد در نزد اقوام ایرانی» (ویکتوریا آراکلوا)، «نخستین سند تاریخی از نام افغانستان و افسانه‌های ظهور قوم افغان» (ت. دالایان)، «عنصر افغان در میان بلوچان» (و. بویاجیان) در این زمره جای می‌گیرند. مقاله حائز اهمیت «درباره تجزیه طلبی بلوچان» (واهه بویاجیان؛ ایروان، ج ۳/۴، ص ۳۸۹-۳۹۶) عواطف و احساسات وطنی جوامع بلوچ ایران و پاکستان را در بوته نقد و سنجش می‌گذارد. مؤلف ابتدا نشان می‌دهد که گرایشهای قومی بلوچ در ایران بیش از آن که پدیده‌ای خودجوش و قائم بذات باشد از دسایس بیرونی سرچشمه می‌گیرد: پیش از انقلاب و هم در زمان تجاوز عراق به خاک ایران، بغداد مبالغه‌ناگفته‌ی صرف تحریک بلوچستان می‌کرد و گروههای چپ نیز در دامن زدن به خصومت‌های طایفه‌ای همواره آتش بیار معرکه بوده و در اجرای این مأموریت هیچ کوتاهی نکرده‌اند. عاملی که از بحرانی شدن وضعیت در استان سیستان و بلوچستان جلوگیری کرده، به عقیده نویسنده مقاله، سیاست بخردانه‌ای است که دولت نسبت به مسئله بلوچ اختیار کرده و اعتبارات قابل توجهی است که در راه آبادانی اراضی بلوچ نشین خرج می‌شود. اما بلوچان پاکستان هویت مجزایی برای خود قائلند و آتش ناآرامی‌هایی که گاه به گاه شعله‌ور می‌شود در دهه ۱۹۷۰ به حدی رسید که دولت پاکستان ناگزیر از به رسمیت شناختن زبان بلوچی شد. بویاجیان سپس نهضت کرد و بلوچ را با هم مقایسه می‌کند و با مراجعه به گذشته این دو قوم ایرانی زبان خاطر نشان می‌سازد که دعاوی کردستان بزرگ و بلوچستان بزرگ بر واقعیت‌های تاریخی استوار نیست و چنان که آزمون کردستان عراق و دوهوایی طالبانی - بارزانی در این چند ساله آشکار ساخته، ساختار قبیله‌ای مانعی درونی در راه استقلال سیاسی آنهاست. نیز آمال تجزیه طلبانه جوامعی که در تاریخ واجد استقلال نبوده‌اند حربه‌ای است که در «نظم نوین جهانی» از سوی دولتهای مقتدر بر ضد آرامش و وحدت ملی و تمامیت ارضی کشورهای خاورمیانه بهره برداری می‌شود.

در زمینه گویش‌شناسی مقالات مجله هم فراوان و هم متنوع است، از این جمله است «تشکل اسم در لهجه [زردشتیان] یزدی و کرمانی» (E. Molchanova؛ مسکو)، «موادی از گویش مازندرانی فیروزکوه» (و. وسکانیان؛ ایروان)، «دوازده رباعی منسوب به باباطاهر در لهجه بختیاری، از مجموعه د. ل. لوریمیر» (فریدون وهمن؛ کپنهاک)، «داد و ستد لغوی زبان [مکتوب] پشتو [با فارسی و ترکی و هندی]» (V. Kushev؛ سن پترزبورگ)، و

سلسله یادداشتهای گ. آساطوریان در وجوه اشتقاق الفاظ زبانهای ایرانی و به ویژه کردی. از مقاله های سودمند در این زمینه باید «فرهنگ نویسی برای زبان کردی» (Michael Chyest؛ برکلی؛ ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۸) را ذکر کرد. مؤلف خود مشغول تهیه یک فرهنگ تفصیلی کردی - انگلیسی برای کورمانجی ست - گویشی که در زمره گروه کردی از زبانهای ایرانی شمال غربی طبقه بندی می شود. مواد این فرهنگ از ادبیات، جراید، پژوهش میدانی و فرهنگهای موجود فراهم می آید و دشواری تدوین آن در این است که اکثریت بزرگ گویشوران آن اقلأ در زبان خود بیسوادند و در جهان پراکنده؛ بنا بر این لهجه ها و گویشها گوناگون است و بایستی گونه های فراوان هر لغت را شناسایی کرد و از آن میان یکی را مدخل قرار داد. به علاوه کورمانجی به چند نوع خط نوشته می شود: لاتینی (بیش از یک گونه)، عربی، سیریلیک. بنا بر این کورمانجی زبان کاملاً نامعیاری ست که هیچ مرکز ثقلی نداشته و ندارد. مقاله همچنین به بررسی فرهنگهای موجود کورمانجی می پردازد که مورد استفاده مؤلف بوده است. در این زمینه منظومه ای مورخ ۱۶۸۲/۱۰۹۴ از احمد خانی برای تعلیم عربی به کودکان فراهم آمده، و قدیم ترین فرهنگ اروپایی را یک مبلغ مذهبی ایتالیایی به سال ۱۷۸۷ نوشته است. دیگر فرهنگهایی که ارزیابی شده در یکی دوسده اخیر فراهم آمده، به زبانهای (مبدأ، مقصد، یا هر دو): روسی (۵ فرهنگ)، ترکی (۴)، انگلیسی (۴)، فرانسه (۳)، عربی (۲)، ارمنی و سوئدی و آلمانی (هر کدام یک فرهنگ). از این میان مؤلف سه فرهنگ را معتبر می شمارد: فرهنگ کردی - فرانسه از آوگوست جابا و فردیناند یوستی (سن پترزبورگ، ۱۸۷۹)، فرهنگ کردی - عربی الهدیه الحمیدیه تألیف ضیاء الدین پاشا، مقدسی، صاحب منصب فلسطینی دولت عثمانی در ولایت بدلیس (۱۸۹۲). و فرهنگ کردی - روسی تألیف چ. خ. باکایف (مسکو، ۱۹۵۷).

بخشی از مجله به معرفی کارهای در دست تهیه اختصاص یافته است. از آن جمله گزارشی ست از خانم ماریا آیوازیان - تریزیان (از تهران: ج ۳/۴، ص ۴۱۳-۴۱۴) راجع به تدوین فرهنگ نامهای ایرانی، که فهرستی از اسامی ایرانی تبار را توأم با اتیمولوژی آنها به دست خواهد داد تا خانواده های ایرانی در نامگذاری فرزندانشان مرجع قابل اطمینانی در دست داشته باشند. مؤلف به فقدان چنین فرهنگی اشاره کرده و این که جعل نامهایی از قبیل آرین و رامیس و ماندانا - به خیال این که از اصالت ملی برخوردارند - در میان ایرانیان عمومیت یافته است. اکثر نامهای این فرهنگ از مصادر ارمنی که حاوی صدها نام

کهن ایرانی ست استخراج شده و در گزینش، علاوه بر مرجعیت و اصالت، موازین زیباشناختی رعایت گشته است. نمونه ای از اعلام فرهنگ به اتفاق مختصری از اشتقاق هر یک که در پایان مقاله درج شده، از این نامها عبارت است: آرامیس، آراست، آرشام، ارشک، ارشک نوش، آرشبن، آرشیز. آنچه که از نظر مؤلف دور مانده این است که هیچ یک از نامهای مذکور فارسی نیست زیرا در میان فارسی زبانان سابقه و در نتیجه اصالت ندارد. به عبارت دیگر هر نام ایرانی تبار فارسی نیست. نامهای مهجور اما خوش آهنگ فارسی را باید از لابه لای صحایف ادبیات داستانی ایران، چون خسرو و شیرین و ویس و رامین، جست و یافت. در این باره زنده یاد محمد پروین گنابادی گفتاری خواندنی با عنوان «نامهای زیبا» دارد که در مجموعه مقالات او به چاپ رسیده است.

هیچ مجله تحقیقی نیست که از عیب و ایراد خالی باشد و در ایران و قفقاز هم مقالاتی می توان یافت که نه تنها از کمال مطلوب فاصله دارد بلکه واجد نقایص بنیادی ست. در این زمره است «کردها و جشن سده» (S. Cristoferetti؛ و نیز؛ ج ۲، ص ۷۱-۷۴) که بخش بزرگی از آن روایات گوناگون پدید آمدن جشن سده را بازگو می کند. یک روایت از شاهنامه است که سده را یادگاری از کشف آتش به دست هوشنگ پیشدادی می داند. دیگر روایت بیرونی (در آثار الباقیه) و گردیزی و نوروزنامه است: جوانانی که از مائیل [یا ارمائیل، مطبخی ضحاک] آزاد و روانه کوه و دشت کرده و به جای مغز آنها از مغز گوسفند خورش ساخته بود، پس از پیروزی فریدون، در دهمین شامگاه بهمن ماه بر بام خانه هایشان در دماوند آتش افروختند تا تعدادشان معلوم گردد، و این رویداد مناسبتی شد برای جشن سده. سوای این دو روایت اصلی، سده را جشن پیروزی زوطهماسب بر افراسیاب (نهایة الارب، به قراءت مؤلف: Nihayat all-Arab) یا جشنی منسوب به عهد اردشیر بابکان (عجایب المخلوقات قزوینی) به شمار آورده اند. آن گاه مؤلف به ذکر مطالبی می پردازد که کوچکترین ربطی به موضوع مقاله ندارد، از جمله نقل فارسی سطورى چند از هاشم رضی در باب فلسفه تجلیل آتش و نیز اشاره هایی به آیین Saya در نزد عشایر ترک بی آن که توضیحی درباره آن داده شود. سرانجام نزدیک به پایان مقاله می نویسد: «لُب مطلب این که، اینها ظاهراً هیچ ربطی به کردها ندارد. ولی آنچه به کردان مربوط است نام ازمائیل / ازمائیل [کذا] مشفق است که در نسخه بدل شاهنامه (مسکو، ج ۵، ص ۵۲، حاشیه ۴) ارمانک آمده (قس «ارمانیک» در بیرونی [التفهیم، به کوشش رمزی رایت، ۱۹۳۴]، ص ۱۸۲). و این ضبط آخری توازی جالبی ست با ریشه قومی [ethnogenesis] ارامنه».

با خواندن عبارات فوق این پندار برای خواننده حاصل می‌شود که رابطه ای لغوی میان «ازمائل» و «کرد» هست، ولی مؤلف که تاکنون مسکوت گذاشته بوده که نظیر این داستان در شاهنامه هم هست، در عبارت بعدی از کشف بزرگ خود پرده بر می‌دارد: «این نام [یعنی ازمائل] ریشه قومی کردان را به یاد ما می‌آورد، قومی که نیاکانشان به دست آن minister [منظور ازمائل خوالیگر است] آزاد شده و «به غرب دناوند» گریخته بودند...». باری، استدلال مؤلف را اگر بخواهیم راست و پوست کنده بیان کنیم، چنین است: ۱- خلاصه داستان ضحاک ماردوش و رهایی نیمی از جوانان به دست آشپزان ضحاک را بیرونی ذیل «جشن سده» نقل کرده است؛ ۲- تفصیل همین داستان در شاهنامه ذکری از پایه گذاری جشن سده ندارد، اما فردوسی نکته ای می‌آورد که در روایت بیرونی نیست و آن این که جوانان رها شده از مطبخ ضحاک، یکایک به دماوند می‌گریزند و از تجمع آنها هسته اولیه کردان تشکیل می‌شود؛ ۳- هرگاه این دوروایت را در یک معادله ریاضی بگذاریم و مطالب مشابه را حذف کنیم در یک طرف تساوی جشن سده می‌ماند و در طرف دیگر اصل قوم کرد؛ ۴- نتیجه آن که سده با اصل و نسب کردان ارتباطی دارد. البته اگر مطلب به همین روشنی و سادگی بیان می‌شد مقاله ای به وجود نمی‌آمد. اما با در هم ریختن و نقل خارج از ترتیب مآخذ و تزریق مطالب زائد و گنجاندن مبلغی عبارات قلبه لاتینی در لابه لای نثر غریب انگلیسی و به خصوص تأکید بر کلمه رمز «ازمائل» که یادآور حضرت عزرائیل یا اوراد فالگیرهاست و فضای مقاله را اسرارآمیزتر می‌کند، گفتمانی تهیه شده که باب دندان سופسطائیان پست مدرن عصر ماست و نظایر آن را در بسیاری از نشریات می‌بینیم. شگفت این است که چنین نوشته ای در ایران و قفقاز چه می‌کند، مجله ای که دستاوردهای دو بیست ساله ایران‌شناسی را سرمشق خود قرار داده و عموم نویسندگان آن منضبط و شفاف و خالی از عبارت پردازی و منحصر به واقعیت چیز می‌نویسند و، به تبع خاورشناسان سلف، تا نکته با ارزشی برای گفتن نداشته باشند دست به قلم نمی‌برند.

در حقیقت هم برجسته ترین خصیصه ایران و قفقاز اعتدال و انصافی ست که هم در شیوه و هم در مندرجات آن رعایت شده است. نه سیاست پیشگی، نه ارفاق به آشوب جویان و تفرقه گرایان، نه اعزاز توده های میلیونی، نه فریفتگی نسبت به تجدد، نه پاکبختگی در برابر «مدرنیت»، نه تمسخر عادات و اعتقادات مردم، و به طور کلی حالتی که دامنگیر طبقه روشنفکر و معترض خاورمیانه معاصر بوده است، در طرح کلی مجله محلی از اعراب ندارد، و از این نظر ایران و قفقاز درست در نقطه مقابل مجلاتی ست که در زیر نقاب ایران‌شناسی و با سلاح آکادمیک در میدان ستیزه با هر چه معقول و برازنده و اصیل و

ایرانی ست حیران و سرگردانند. از سوی دیگر، شاید برخی انتظار می داشتند که چون پایگاه مجله ایروان است دیدگاه جانبگیرانه بر مجله حکمفرما باشد و مثلاً گلایه هایی از رفتار تاریخی جوامع مسلمان نسبت به ارامنه در مجله مطرح شود یا اقلاد در گفتگو از قضیه قره باغ، دولت باکو آماج انتقاد قرار گیرد - که البته چنین نیست. این همه را باید مدیون حسن مدیریت سردبیر ایرانی تبار مجله بود که دانش و بینش را یکجا داراست و در عین شجاعت در طرح مسائل حساس در همه حال محتاط و هوشیار بوده و در رفع هر گونه ابهام یا سوء تفاهم کوشیده است. برای نمونه با افزودن حاشیه به مقالات (ج ۱، ص ۲۰۴؛ ج ۳/۴، ص ۴۱۲) توضیح می دهد که اجرای آیین orgy که از سوی محققان و سیاحان و مردم عادی عاده به برخی از فرقه های مذهبی نسبت داده می شود، غالباً حقیقت ندارد. همچنین مقدمه سردبیر بر چند مقاله شأن نزول آنها را باز نموده است.

توفیق چهار ساله ایران و قفقاز باعث شده تا انتشارات معروف Brill در هلند نشر آینده آن را عهده دار شود. بنا بر وعده ناشر جدید، در سایت مخصوص خود در اینترنت، از این به بعد درصد مقالات انگلیسی زبان به زبان روسی افزایش خواهد یافت تا خوانندگان بیشتری بهره مند شوند. در شماره های اول تا چهارم که به توسط انتشارات بین المللی برای مطالعات ایرانی، در تهران به مدیریت دکتر جهانشاه درخشانی منتشر شده، سهم زبان انگلیسی ۴۷ مقاله، ۲۹ نقد کتاب و ۲۲ کتاب نقد شده است؛ همین نسبتها برای زبان روسی به ترتیب ۳۰ و ۱۵ و ۱۲، برای آلمانی ۵ و ۲ و ۱۱ و برای فرانسه ۵ و ۱ و ۱ است. علاوه بر اینها از زبان فارسی ۳ کتاب و از ارمنی و ترکی و کردی هر کدام یک کتاب نقد شده است. در آینده سودمند خواهد بود اگر نظام ارجاعات در کلیه مقاله ها یکدست شود؛ نیز لاقفل برای مقالات بلند چکیده تهیه شود. نقصان دیگری که می توان مطرح کرد فقدان پژوهشهای الانی - آسی در مجله است. گمان نمی کنم هیچ نشریه ای بهتر از ایران و قفقاز بتواند تحقیقات کثیر دانشمندان شوروی در باب ایرانیان شمالی را تهذیب و تلخیص کند و در اختیار علاقه مندان بگذارد. مجله ایران و قفقاز و دیگر انتشارات مرکز ایران شناسی در قفقاز آشکار می سازد که ایروان فعلاً از فعالترین و نیرومندترین کانونهای ایران شناسی در جهان است و در زمینه های فولکلور و مردم شناسی و گویش شناسی ایرانی همطرازی برای آن نمی توان یافت.

دانشگاه کلمبیا، نیویورک